

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هفته‌نامه مطالعات راهبردی سیبیل



مؤسسه مطالعات راهبردی اندیشه‌سازان نور

تنظیم و صفحه‌آرا: مرضیه روشن‌روان

شماره نشریه: 153

تاریخ انتشار: 29 تیر 1400

تعداد صفحات: 29 صفحه



طالبان تاجیک، از یک و هزاره چگونه به صحنه آمده‌اند؟



رویداد

یکی از تحولات مهم سال‌های اخیر، حضور طالبان بومی در استان‌های شمالی افغانستان است. در درگیری‌های اخیر در استان‌های شمالی، طالبان تاجیک و ازبک حضور چشم‌گیری داشتند. وجود طالبان هزاره (از اهل سنت هزاره) نیز تأیید شده است.

شواهد جدید در ارتباط با حضور نیروهای محلی طالب در مناطق شمالی حکایت از این دارد که برخلاف تصور موجود درباره تخاصم شدید اقوام غیرپشتون با طالبان، هم اکنون شاهد جذب عده‌ای از تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌های اهل سنت به گروه طالبان هستیم. این نکته‌ای بسیار حائز اهمیت و قابل بررسی است زیرا می‌تواند معادلات نظامی و سیاسی در مناطق شمالی را دست‌خوش تغییر کند.

تحلیل رویداد

طی سال‌های اخیر طالبان در استان‌های شمالی فاریاب، بادغیس، جوزجان، بلخ، تخار، بدخشان و ... موفقیت‌های نسبتاً زیادی داشته‌اند؛ چنان‌که بخش‌های درخور توجهی از مناطق شمالی کشور، چندین سال بدون واکنشی خاص، تحت بیرق طالبان زندگی می‌کنند. این مسئله از موفقیت این گروه در جذب نیروهای غیرپشتون به مرام و مسلک خویش حکایت دارد. در واقع عده‌ای از نسل جوان اقوام غیرپشتون در جنگ‌های اخیر مناطق شمالی نقش مهمی در برخی پیروزی‌های طالبان ایفا کردند.

حضور هزاره‌های اهل سنت نیز در طالبان تأیید شده است. در مناطق هزاره شیعه‌نشین تحت تصرف طالبان نیز فیلم‌هایی از بیعت بزرگان آن مناطق با امارت اسلامی طالبان و نصب برخی چهره‌های شیعی به‌عنوان مسئول محلی در مناطق شیعه‌نشین دیده شده است. این بیعت‌ها و انتصاب‌ها می‌تواند به عنوان ضرورت سیاسی-اجتماعی و نداشتن چاره‌ای دیگر تحلیل شود؛ با این حال باید دانست اولاً این کار در زمان حکومت طالبان هم سابقه داشته است (حضور و



فعالیت حجت‌الاسلام و المسلمین محمد اکبری^۱ در مناطق شیعه‌نشین در اختیار طالبان). دیگر اینکه نفس عدم درگیری و پذیرش یکدیگر موضوع مهمی است که در جای خود باید بدان پرداخت. با این حال مشاهده طالبان تاجیک، از یک و هزاره در جنگ‌های اخیر یقیناً باید مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. مهم‌ترین دلایل پیدایش این نسل را باید در هفت عامل جست‌وجو کرد:



قاری دین محمد حنیف، از رهبران تاجیک طالبان

۱. مشترکات دینی، مذهبی و فرهنگی عمومی بین این بخش از مردم افغانستان و تأکید طالبان بر ارزش‌های مشترک میان آنان در ادبیات تولیدشده این گروه، چه در فضای مجازی، چه در بیانیه‌هایی که در مناطق پخش می‌کردند یا سخنرانی‌های نیروهایشان در مساجد و محافل. «کمسیون فرهنگی امارت اسلامی افغانستان» در این زمینه نقش خود را به‌صورت موفقیت‌آمیزی ایفا کرده است.

۲. تأسیس مدارس دینی در شمال کشور از سوی طالبان و پرورش نسلی از جوانان ازبک و تاجیک و ... بر اساس منهج آموزشی طالبان؛

۳. قومی عمل نکردن صرف و اهمیت دادن به نیروهای این اقوام در تشکیلات خود؛ هرچند اکثریت چهره‌ها و نیروهای طالبان از پشتون‌ها هستند، اما در شورای رهبری خود از اقوام یادشده نیز نمایندگانی دارند.



مولوی عبدالسلام حنفی علی مردان قل، از رهبران ازبک طالبان

۴. موفق بودن در ایجاد امنیت در مناطق تحت تصرف خود؛

۵. فساد گسترده و اشرافی‌گری بین مسئولان دولتی؛

۶. احساس همکاری دولت با اشغالگران کشور (آمریکا و سایر اعضای ناتو) و مبارزه طولانی مدت طالبان با اشغال؛

۷. توجه به زبان فارسی در تبلیغات خود؛ در مجلات و سایت طالبان همواره مطالب فارسی متعددی از تحلیل‌های

سیاسی تا متون دینی و اشعار و نقل خاطرات درباره کشته‌شدگان گروه و ... به چشم می‌خورد. طالبان در یکی از مطالب جدید خود با عنوان «از فراز سنگرها، تربیت‌یافتگانی از جنس تواضع»

۱. در زمان جنگ، عضو پاسداران جهاد اسلامی افغانستان بود و سپس به حزب وحدت اسلامی افغانستان پیوست. اکبری در حزب وحدت در سمت معاون شورای مرکزی این حزب در بامیان فعالیت می‌کرد. پس از سقوط طالبان، حزب وحدت ملی-اسلامی افغانستان را که بعدها به حزب حراست اسلامی افغانستان تغییر نام داد، تأسیس کرد.



چنین متنی را تولید کرده‌اند:

«فصل بهار است و ریگستان خاشرود، دورنمای زیبایی از سرسبزی را به خود گرفته است. در بدو ورود به منطقه خاشرود، یک مجاهد حس خوبی را کنار سبزه‌زارها تجربه می‌کند.

از کوچه‌پس کوچه‌های آن جوی‌های آب جریان دارد و صدای جریان آب، مرا و همراهان مرا خوشحال می‌کند. یکی از مجاهدین معتقد است که سرازیر شدن آب‌ها و وجود تمام این سرسبزی‌ها، ریشه تاریخی دارند و این‌گونه تحلیل می‌کند و می‌گوید: مردم این منطقه تمام این آبادی را مدیون خون شهیدانی هستند که اکنون در آرامگاه شهدای خاشرود با تن‌های تکه‌تکه شده آرمیده‌اند... او امیر کمر بند [منطقه جنگی] است، ولی دنبال مجاهدین کم‌سن و سال و نوپایی همچون من می‌آید. او امیر کمر بند است، اما وسایل‌های مرا جابه‌جا می‌کند و حتی با تواضع تمام، خجالت بنده را می‌شکند و همچون یک فرد عادی، با من برخورد و شوخی می‌کند.

در زندگی فضل خداوندی شامل حالم بوده و توانسته‌ام مسیرهای مختلف دینی را تجربه کنم و در تمامی این مسیرها، با رجال و انسان‌های مختلفی روبه‌رو شوم، اما تاکنون با چنین تواضعی روبه‌رو نشده بودم. مطمئناً این تربیت، تربیت مدرسه جهاد است و بس.»

بر اساس این دلایل، قشرهای مذهبی در مناطق شمالی یا واکنش منفی کمتری به طالبان دارند یا جذب این گروه می‌شوند. حزب جمعیت اسلامی که در واقع حزب اصلی مردم تاجیک محسوب می‌شود اگر بتواند از تشنگی و فساد در حزب خود بکاهد و دوباره به گفتمان اسلامی دهه‌های پیشین خود بازگردد، می‌تواند جذابیتی در این صحنه برای مذهب‌یون تاجیک ایجاد کند وگرنه رفته رفته بدنه مذهبی آن تحلیل خواهد رفت. اوضاع میان ازبک‌ها کمی نابسامان‌تر و سخت‌تر است؛ به این معنا که حزب اصلی ازبک‌ها (حزب جنبش ملی - اسلامی) به رهبری عبدالرشید دوستم پایه‌های دینی کافی ندارد (برخلاف حزب جمعیت اسلامی) و اگر قرار باشد با یک گفتمان مذهبی بخش‌های ازبک‌گرویده به طالبان را به سمت خود جذب کند، حتماً باید دچار تحول اساسی شود. البته می‌توان حدس زد که با مارشال دوستم این کار ممکن نباشد و باید امیدوار به پیدا شدن چهره‌های شاخص جدیدی میان ازبک‌ها بود.





توجه طالبان به نظام آموزشی و تأسیس مدارس دینی در شمال کشور از حدود ۱۵ سال پیش، فساد و اشرافی‌گری بین تعدادی از مسئولان دولتی و محلی، موفقیت طالبان در ایجاد امنیت در مناطق تحت تصرف‌شان، میدان دادن به رهبران تاجیک و ازبک در شورای رهبری خود (قاری دین محمد حنیف تاجیک و مولوی عبدالسلام حنفی علیمردان قل ازبک) و توجه به زبان فارسی در تبلیغات باعث پیدایش نسل جدیدی از نیروهای طالبان در مناطق شمالی و میان اقوام تاجیک، ازبک و هزاره‌های اهل سنت شده است.



دولت بایدن و بازسازی غزه بعد از جنگ دوازده روز



رویداد

طی ۱۲ سال اخیر، ۴ جنگ اصلی و شدید میان گروه‌های مقاومت و رژیم صهیونیستی در نوار غزه رخ داده است. در این مدت توان نظامی و برد موشک‌های حماس و جهاد اسلامی افزایش یافته و شبکه تونل‌های مقاومت در غزه نیز طولانی‌تر و مؤثرتر شده است. گروه‌های مقاومت از پهپادها و زیردریایی‌های بدون سرنشین به نحو مؤثری در جنگ اخیر سود بردند و حتی زیر ساخت‌های اسرائیل، مانند خط لوله انتقال گاز اشکلون به ایلات را مورد هدف قرار دادند. بنابراین، طی سال‌های اخیر و به‌رغم حملات شدید چهارگانه رژیم صهیونیستی به نوار غزه، گروه‌های مقاومت نه تنها از بین نرفته، بلکه تقویت شده‌اند.

از این رو، به نظر می‌رسد که اسرائیل آمریکا به خوبی دریافته‌اند که حماس و جهاد اسلامی و به‌طور کلی فرهنگ مقاومت، در غزه ریشه‌دار است و از میان نخواهد رفت، بنابراین باید بیش از پیش آن را محدود کنند و محاصره غزه را شدت بخشند. آن‌ها امید به استحاله حماس را از دست داده و درصدد تضعیف اقتدار حماس در غزه از روش‌های مستقیم و غیر مستقیم هستند.

در این راستا، تشدید محاصره نوار غزه و هدفمند کردن بیشتر آن، ایجاد سازکار پیچیده بین‌المللی برای نظارت بر ارسال کمک‌های مالی و غیر مالی بین‌المللی به غزه و روند بازسازی این نوار، برای تضعیف اقتدار حماس در دستور کار دولت جدید آمریکا و دولت جدید رژیم صهیونیستی قرار خواهد گرفت.

حال سوال اصلی این است که رویکرد دولت آمریکا جهت مواجهه با بازسازی غزه بعد از جنگ دوازده روزه چه ابعادی دارد و تأکیدات خاص آن کدام است؟

تحلیل

آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا، در سخنان اخیر خود از دو ملت فلسطین و اسرائیل که باید به صورت برابر از امنیت، رفاه، دموکراسی و عزت برخوردار باشند، صحبت کرد. این موضع، بیانگر تأکید بر راه‌حل دو کشوری برای حل منازعه اسرائیلی و فلسطین نزد دولت جدید



آمریکاست. دولت جدید آمریکا با توجه به محیط خاورمیانه، معتقد است که راه حل دو کشوری برای حل این منازعه مناسب تر است و راه حل یک کشوری (یک کشور با دو ملیت اسرائیلی و فلسطین) را واقع بینانه نمی داند. بر خلاف دولت ترامپ که همواره نیازها و ملاحظات اسرائیلی ها را رعایت می کرد و به نیازهای فلسطینی کمترین توجه را داشت، دولت بایدن شعار رعایت تعادل را می دهد و تأکید خود بر راه حل دو کشوری را نشانگر تعهد بر این عدم جانبداری و رعایت انصاف توسط آمریکا می داند.

از منظر دولت آمریکا، حماس یک سازمان تروریستی است که امنیت رژیم صهیونیستی را به صورت ممتد از سال ۲۰۰۷ که کنترل غزه به دست گرفته، مورد تهدید و هجوم قرار داده است؛ لذا اسرائیل برای دفاع از خود به محاصره کامل غزه اقدام کرده است. در این راستا، دولت آمریکا، به ویژه بعد از پایان جنگ دوازده روزه اخیر تصمیم به حمایت از محاصره هدفمند و مؤثرتر غزه توسط اسرائیل نسبت به گذشته گرفته است.

لازم به ذکر است هر چه سرعت بازسازی نوار غزه بیشتر باشد، فشارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی بر حماس کاهش خواهد یافت. از این رو، آمریکا با علم به اهمیت این موضوع و با توجه به اصل چند جانبه گرایی، درصدد جلب حمایت متحدین اروپایی و منطقه ای و ایجاد سازکار پیچیده بین المللی برای بازسازی هدفمند و همه جانبه سیاسی، اقتصادی و رفاهی و امنیتی و نظامی غزه است تا اقتدار حماس را تضعیف کرده و به زعم خود مانع دسترسی آن به کمک های مالی و رفاهی منطقه ای و بین المللی برای احیا و تقویت ماشین نظامی و امنیتی خود گردد.

دولت آمریکا معتقد است که در شرایط فعلی حماس از کمک های مالی و امکانات رفاهی ارسال شده به غزه در جهت بازسازی و تقویت توانایی های نظامی، امنیتی و سیاسی خود استفاده خواهد کرد. از نظر آن ها این جنبش در رقابت با تشکیلات خودگردان فلسطین و ابومازن دوباره به موشک باران رژیم صهیونیستی اقدام خواهد کرد و همین امر سبب یورش اسرائیل به غزه و تخریب چندباره سرمایه گذاری های منطقه ای و بین المللی خواهد شد. از این رو، حماس باید تضعیف شده و توان حمله مجدد به اسرائیل را از دست بدهد.

نتیجه گیری

راهبرد جامع دولت آمریکا باید به نحوی تدوین و تبیین شود که موجب تضعیف گروه های مقاومت، به ویژه حماس شده و مانع تحمیل جنگی جدید از جانب نوار غزه به اسرائیل گردد. در این راستا، ایجاد نوعی شورای اجرایی و نظارتی منطقه ای و بین المللی متشکل از نمایندگان تشکیلات خودگردان فلسطین، آمریکا، اتحادیه عرب، اتحادیه اروپا و روسیه برای اجرای فرآیند بازسازی نوار غزه و نظارت بر ارسال کمک های بین المللی به نوار غزه و ممانعت از دریافت این





کمک‌ها توسط حماس می‌تواند در دستور کار قرار گیرد. از نظر آمریکایی‌ها چنین شورایی توانایی حماس در استفاده از برخی از کمک‌های مالی و رفاهی برای اهداف نظامی را به حداقل می‌رساند. این مکانیزم سبب تضعیف حماس خواهد شد و حماس نیز به علت نیاز مبرم مردم در نوار غزه به کمک‌های بین‌المللی و بازسازی زیرساخت‌های رفاهی در نوار غزه مجبور به پذیرش این سازکار خواهد بود.

در واقع، بازسازی نوار غزه فقط اقتصادی نخواهد بود و ابعاد امنیتی و سیاسی نیز خواهند داشت. در این مسیر، بازسازی اقتصادی و رفاهی در غزه صورت نخواهد گرفت؛ مگر اینکه حماس مجبور به اعطای امتیازات دردناک و تعیین‌کننده سیاسی و امنیتی به اسرائیل و حامیان آن گردد و به این وسیله حاکمیت حماس در غزه در میان‌مدت و بلندمدت تضعیف شده و خصلت مقاومتی آن به مرور استحاله شود.

همچنین بازسازی اقتصادی، سیاسی و امنیتی نوار غزه با احیای فرآیند صلح خاورمیانه (سازش فلسطینی و اسرائیل) با هدایت و حمایت ویژه دولت جدید آمریکا و طرف‌ها و نهادهای بین‌المللی و فرآیند عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با اسرائیل همراه خواهد بود تا هم کشورهای عربی سازشکار (مصر، سعودی، امارات و اردن) در مسیر بازسازی همه‌جانبه غزه درگیر شوند و هم وزن سیاسی تشکیلات خودگردان فلسطین و شخص ابومازن تقویت شود. لازم به ذکر است که با توجه به جایگاه استراتژیک، ژئوپلتیک مصر در خصوص پرونده‌های مرتبط با فلسطین اشغالی، همکاری و مشارکت فعال مصر در فرآیند بازسازی جامع از نظر دولت آمریکا بسیار ضروری ارزیابی می‌شود.



کنفرانس برلین: چشم‌انداز صلح در انتظار لیبی



رویداد

روز چهارشنبه ۲ تیر ۱۴۰۰، نمایندگان ۱۶ کشور و ۴ سازمان بین‌المللی برای بررسی بحران لیبی در برلین گرد هم آمدند و در پایان کنفرانس، با صدور بیانیه‌ای ۱۱ ماده‌ای به کار خود خاتمه دادند. از آنجا که لیبی پس از انقلاب سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۱) دچار بی‌ثباتی، جنگ داخلی و دخالت نیروهای خارجی شده است، شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین کوشیدند به این شرایط پایان دهند. این نوشتار هم درصدد پاسخ به این پرسش است که دومین دور کنفرانس برلین چه دستاوردهایی برای لیبی همراه داشته است؟

تحلیل رویداد

دومین دور کنفرانس برلین در حالی با حضور ۱۶ کشور و ۴ سازمان بین‌المللی برگزار شد که ۱۰ سال پس از سقوط دیکتاتوری معمر قذافی، لیبی همچنان دست‌خوش جنگ داخلی و دخالت طرف‌های خارجی است. با این حال، نمایندگان کشورهای لیبی، الجزایر، جمهوری دموکراتیک کنگو، جمهوری کنگو، مصر، هلند، تونس، سوئیس، انگلستان، آمریکا، ایتالیا، ترکیه، روسیه، امارات، آلمان، فرانسه، سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا و اتحادیه عرب به‌منظور بهبود شرایط لیبی، در دور دوم کنفرانس برلین حضور یافتند و در پایان نشست به دو توافق مهم رسیدند: نخست، پای‌بندی به خروج همه نیروهای خارجی از لیبی؛ دوم، حمایت از برگزاری انتخابات سراسری.

اولین دور کنفرانس برلین، در دی ۱۳۹۸ با حضور پنج کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل (آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین) همراه ایتالیا، ترکیه، امارات، اتحادیه اروپا و سازمان ملل در آلمان برگزار شد. نکته مهم آنکه این نشست با حضور اعضای دولت وحدت ملی لیبی به سرپرستی عبدالحمید دبیه، نخست‌وزیر این کشور، تشکیل شد.

مسئله اصلی لیبی، جنگ داخلی و دخالت طرف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که این کشور را دچار بحرانی دیرپا کرده است. در واقع، بحران لیبی از زمانی شکل گرفت که پس از



انقلاب مردم علیه حکومت معمر قذافی، با دخالت کشورهای خارجی، اهداف این خیزش از مسیر خود منحرف و لیبی صحنه بی‌ثباتی و جنگ داخلی شد. با آنکه پس از پیروزی انقلاب لیبی، مردم این کشور با حضور در پای صندوق‌های رأی، نهادی به نام کنگره ملی لیبی را برگزیدند و خواهان اجرای قوانین اسلامی در این کشور شدند، اما وجود قبایل مختلف در این سرزمین، زمینه‌های اختلافات اجتماعی در دوران پس از قذافی را ایجاد کرد. این موضوع در کنار ناکارآمدی کنگره لیبی در اداره امور، ناتوانی در تشکیل نیروی نظامی متحد و کارآمد، دخالت‌های خارجی و گسترش ناامنی، زمینه ظهور خلیفه حفتر به‌عنوان یک فرد نظامی قدرتمند را فراهم کرد.^۱

به‌دنبال این تحول، شعله‌های جنگ داخلی در لیبی زبانه کشید و دولت الوفاق در طرابلس به‌ریاست فایز السراج و حکومت طبرق و ارتش ملی لیبی به‌فرماندهی خلیفه حفتر، هر دو مدعی حکومت بر لیبی شدند. دولت السراج که از دی ۱۳۹۴ زمام امور را در طرابلس به‌دست گرفت، علاوه بر حمایت سازمان ملل از حمایت ترکیه، قطر، الجزایر، ایتالیا، آمریکا و اتحادیه اروپا نیز برخوردار بود؛ اما حفتر تنها از حمایت عربستان، مصر، امارات، قبرس، یونان و روسیه سود می‌برد.^۲ هم‌اکنون نیز نیروهای موسوم به ارتش ملی لیبی به فرماندهی حفتر که بر بخش‌های شرقی و جنوبی لیبی سیطره دارند، با نیروهای دولت وفاق ملی درگیری‌های شدیدی دارند. هر دو طرف درگیر در جنگ هم از شبه‌نظامیان کشورهای خارجی سود می‌برند و همین امر موجب تشدید دخالت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در لیبی شده است.

از همین رو، محور اصلی کنفرانس برلین، تأکید بر خروج نیروهای نظامی خارجی از لیبی بود و این موضوع با حمایت همه طرف‌های شرکت‌کننده همراه و مقرر شد دولت‌های خارجی باید از هر اقدامی که به تشدید مناقشه منجر می‌شود، از جمله تأمین مالی و به‌کارگیری شبه‌نظامیان، پرهیز کنند. براساس آخرین گزارش سازمان ملل، بیش از ۲۰ هزار نیروی نظامی خارجی هنوز در لیبی به‌سر می‌برند. این نیروها عمدتاً از کشورهای ترکیه، روسیه، سودان، چاد و ... هستند و به‌نظر نمی‌رسد تمایلی به تحویل دادن سلاح‌ها و بازگشت به کشورشان داشته باشند.

در عین حال، در بند سوم بیانیه کنفرانس برلین بر این نکته تأکید شده است که شرایط لیبی بعد از دور اول کنفرانس برلین در دی ۱۳۹۸ به طرز چشم‌گیری بهتر شده و ضمن برقراری آتش‌بس، گفت‌وگوهای سیاسی فراگیر میان طرف‌ها و بازیگران داخلی زیر نظر سازمان ملل برقرار شده است.

۱. علی خوانساری، «روای آرامش در لیبی»، اندیشکده راهبردی تبیین، منتشرشده در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۹۸، قابل بازیابی در پیوند زیر: tabyincenter.ir/35752

۲. خبرگزاری ایرنا، «پنج کشور با بیانیه مشترک اعزام نیروی نظامی ترکیه به لیبی را محکوم کردند»، منتشرشده در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۹، قابل بازیابی در پیوند زیر: www.irna.ir/news/83784412/



در همین حال، به گفته هایکو ماس، وزیر خارجه آلمان، ترکیه که از حامیان دولت وحدت ملی لیبی به شمار می‌رود، نسبت به برخی مفاد بیانیه پایانی نشست ملاحظاتی دارد. به عقیده ترکیه، نباید نقش و جایگاه نیروهای خارجی که به دعوت دولت قانونی و برای موضوعاتی مانند آموزش نیروهای پلیس در لیبی به سر می‌برند، با سایر شبه‌نظامیان کشورهای خارجی یکسان تلقی شود. یکی دیگر از محورهای اختلاف این کنفرانس، اختلاف فرانسه با سایر کشورهای اتحادیه اروپا بود. در حالی که فرانسه از نیروهای ژنرال حفتر در شرق لیبی حمایت می‌کند، سایر اعضای اتحادیه اروپا حامی دولت موقت وحدت ملی هستند. با این حال مکرون ضمن رد حمایت این کشور از نیروهای حفتر، اعلام کرد که برای اثبات همسویی فرانسه با سایر اعضای اتحادیه اروپا، از دولت وحدت ملی حمایت خواهد کرد.

موضوع محوری دوم که در نشست برلین مورد توافق قرار گرفت، تأکید بر برگزاری انتخابات سراسری در موعد مقرر بود. در این چارچوب، شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، از تعهد عبدالحمید دبیبه، نخست‌وزیر دولت وحدت ملی لیبی مبنی بر برگزاری انتخابات سراسری در ۳ دی ۱۴۰۰ استقبال و حمایت کردند. با این حال، آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل، نسبت به برگزاری موفقیت‌آمیز انتخابات سراسری، نگرانی‌هایی دارد. او در یک پیام ویدئویی تأکید کرده است که برای برگزاری این انتخابات، دولت وحدت ملی باید تدابیر فوری اتخاذ کند. گوترش همچنین از مجلس نمایندگان لیبی خواست زمینه‌های حقوقی انتخابات در قانون اساسی را تبیین و قوانین لازم را برای این کار تصویب کند.

در حال حاضر، دولت موقت جدید لیبی به ریاست دبیبه، که در بهمن ۱۳۹۹، زمام امور را به دست گرفته، مسئولیت تدارک و آماده‌سازی انتخابات، تمرکز بر وحدت نهادها و نیروهای امنیتی لیبی و آغاز عملیات بازسازی در این کشور جنگ‌زده را تا انتخابات ۳ دی ۱۴۰۰ بر عهده دارد.

نتیجه‌گیری

دومین دور کنفرانس برلین با هدف ایجاد ثبات و برقراری صلح در لیبی برگزار و در پایان این نشست مقرر شد همه نیروهای نظامی خارجی درگیر در این بحران، این کشور را ترک کنند و کشورهای خارجی نیز از حمایت این نیروها دست بکشند. تصمیم مهم دیگر کنفرانس برلین، تأکید و حمایت از برگزاری انتخابات سراسری در تاریخ مقرر بود. با وجود خوش‌بینی شرکت‌کنندگان کنفرانس برلین به صلح در لیبی و کاهش منازعات داخلی، مسئله اصلی، تضمین و عملی شدن توافقات انجام‌شده در این نشست است؛ زیرا اختلافات جدی میان منافع طرف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در لیبی وجود دارد و مشخص نیست چه سازکاری برای خروج ۲۰ هزار



نیروی نظامی خارجی در این کشور اجرا خواهد شد. وانگهی، کنفرانس برلین برای رهایی مناطق شرق و جنوب لیبی از سیطره نیروهای حفتر، تدابیری اتخاذ نکرده است. بنابراین به نظر می‌رسد که لیبی برای رسیدن به صلح و آرامش همچنان باید چشم انتظار آینده بماند.

رژیم صهیونیستی و احیای روابط عربستان با سوریه



رویداد

کشورهای حوزه خلیج فارس که در گذشته مخالف بشار اسد بودند، به تدریج رویکرد خود نسبت به سوریه را تغییر خواهند داد و ضمن پذیرش واقعیت پدیدآمده، به نظام سوریه نزدیکتر خواهند شد. اگرچه این موضوع لزوماً یک اتفاق خوشایند برای رژیم صهیونیستی نیست، اما ممکن است فرصت‌هایی برای این رژیم همراه داشته باشد. این فرصت، بیشتر به این موضوع بستگی دارد که آیا این روند ادامه خواهد یافت؟ آیا به تضعیف قدرت ایران در سوریه کمک خواهد کرد؟

تحلیل رویداد

کشورهای برجسته عربی، به خصوص عربستان سعودی، تاکنون در عادی‌سازی روابط خود با نظام بشار اسد مردود بوده و این موضوع را به پیشرفت سوریه برای دستیابی به یک راه‌حل سیاسی مبتنی بر قطعنامه ۲۲۵۴ شورای امنیت مشروط کرده بودند. اما روی کار آمدن جو بایدن و تسریع روند مذاکرات میان دولت ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران در پشت صحنه، موجب تغییر در موضع عربستان نسبت به سوریه و نیز روابط ریاض و تهران شد.

در نگاه رژیم صهیونیستی، تجدید روابط با نظام بشار اسد می‌تواند فرصتی برای نفوذ در سوریه و تأثیر بر جهت‌گیری سیاست‌های این کشور برای کشورهای عربی باشد؛ در این صورت آنها خواهند توانست قدرت ایران را تعدیل کنند و از نفوذ این کشور در سوریه بکاهند. به‌رغم تردید در مورد چشم‌انداز این اقدام، عادی‌سازی روابط میان ریاض و دمشق ممکن است بر معماری منطقه تأثیر بگذارد و منافع کسانی را که به دنبال مهار نفوذ ایران در سوریه هستند، تأمین کند.

مارس ۲۰۲۱ نماد یک دهه جنگ در سوریه بود. به‌رغم پیروزی بشار اسد در جنگ، آن هم به لطف یاری هم‌پیمانان خود، سوریه همچنان کشوری ویران‌شده است؛ نظام اسد تنها حدود ۶۰ درصد از سرزمین خود را کنترل می‌کند، بحران اقتصادی در این کشور عمیق‌تر شده و هیچ چشم‌اندازی برای حل و فصل سیاسی در آینده قابل پیش‌بینی وجود ندارد. بنابراین، می‌توان بحران سوریه یک «درگیری منجمد» به شمار می‌آید.

در ماه‌های اخیر تغییراتی در روابط برخی از کشورهای عرب سنی با سوریه مشاهده می‌شود.



در اوایل ماه مه، سفر یک هیئت سعودی به سرپرستی خالد حمیدان، رئیس اطلاعات عربستان، و دیدار وی با بشار اسد و ژنرال علی مملوک، رئیس اطلاعات سوریه، گزارش شد. انجام چنین دیداری در نوع خود، اولین بار بود. بر اساس این گزارش، درباره بازگشایی سفارت عربستان در دمشق، به‌عنوان اولین گام برای عادی‌سازی روابط و بازگرداندن سوریه به اتحادیه عرب توافق شد. در پایان ماه مه، یک هیئت سوری نیز برای اولین بار بعد از سال ۲۰۱۱، به سرپرستی محمد مارتینی، وزیر گردشگری سوریه، به عربستان سفر کرد.

در طول یک دهه جنگ در سوریه، بسیاری از کشورهای حاشیه خلیج فارس امیدوار به سقوط نظام اسد بودند. برخی از این کشورها، به‌طور عمده برای نیل به این هدف، از گروه‌های تروریستی حمایت نظامی و اقتصادی می‌کردند. در واقع، تا همین اواخر، کشورهای حوزه خلیج فارس، بر اساس رویکرد خود در سوریه، در سه اردوگاه اصلی قرار می‌گرفتند:

۱- کشورهایی که رژیم اسد را می‌پذیرند: امارات و بحرین به‌رغم حمایت از مخالفین نظام بشار اسد، اولین کشورهای عربی بودند که روابط خود را با این نظام بازسازی کردند. امارات متحده عربی در دسامبر ۲۰۱۸، سفارت خود را در دمشق بازگشایی کرد. این کشور از نظر مالی به نظام سوریه کمک می‌کند و با همکاری مصر در تلاش است تا سوریه را تحت رهبری بشار اسد، به اتحادیه عرب بازگرداند. در اکتبر سال ۲۰۲۰، عمان نیز سفیر خود را به دمشق بازگرداند. در طول جنگ، فضای تجاری آرام دبی همچنان منبع جذب تجار سوری بود؛ بنابراین، امارات، بازسازی سوریه را یک فرصت اقتصادی قابل توجه می‌داند. از این رو، این کشور به‌شدت با قانون سزار ایالات متحده که می‌توانست فعالیت تجار اماراتی را در سوریه دشوار کند، مخالفت کرد. با پدید آمدن ویروس کرونا، ابوظبی که از سال ۲۰۱۲ بیش از ۵۳۰ میلیون دلار برای اهداف بشردوستانه به سوریه منتقل کرده است، فرصتی برای افزایش کمک‌های غذایی، تجهیزات پزشکی و واکسن‌ها یافت. ولیعهد امارات و حاکم آن، محمد بن زاید، حتی با اسد صحبت کردند و متعهد شدند که در مبارزه با بحران کرونا به این کشور کمک خواهند کرد و قول دادند که «سوریه و مردمش تنها نخواهند ماند».

۲- مخالفان رژیم اسد: در آغاز جنگ داخلی، قطر از گروه‌های اسلام‌گرای افراطی حمایت کرد. در میان کشورهای عربی، حداقل بر روی کاغذ، قطر همچنان مخالف سرسخت رژیم بشار اسد باقی مانده، از گفتگو با آن خودداری کرده و ادعا می‌کند که ملاحظات عمدتاً اخلاقی و قانونی که باعث کنار گذاشته شدن سوریه از اتحادیه عرب در سال ۲۰۱۱ شد، هنوز معتبرند.

۳- کشورهای مردم: سایر کشورهای عربی، از جمله عربستان سعودی و کویت، تاکنون در عادی‌سازی روابط خود با رژیم اسد مردد بوده و ترجیح می‌دهند بر سر دوراهی بنشینند و تحولات را دنبال کنند. آنها بهبود روابط خود با رژیم را وابسته به پیشرفت در جهت دستیابی به راه‌حل



سیاسی در این کشور بر اساس قطعنامه ۲۲۵۴ شورای امنیت می‌دانند. در حالی که هیچ تغییری در رویکرد کویت نسبت به سوریه مشاهده نشده، تغییر احتمالی در نگرش عربستان مشهود است. با وجود ابهامات متعدد پیرامون چشم‌انداز این حرکت، عادی‌سازی روابط میان کشورها در حال حاضر، می‌تواند منافع هر دو طرف را تأمین کند.

رژیم اسد درگیر یک بحران اقتصادی بی‌سابقه است و توانایی بازسازی سوریه ویران‌شده را ندارد. کشورهایی که رژیم او را نجات دادند، یعنی ایران و روسیه، نمی‌توانند بودجه عظیم مورد نیاز برای بازسازی اقتصادی این کشور را بپردازند. ایالات متحده و کشورهای اروپایی نیز قصد کمک در این بازسازی را ندارند؛ مگر اینکه اصلاحات سیاسی و اجتماعی قابل توجهی، مطابق با قطعنامه ۲۲۵۴، انجام شود. در این میان، کشورهای خلیج فارس یک منبع مهم مالی برای کاهش بحران اقتصادی و نیز بازسازی سوریه هستند. فراتر از بازسازی، اسد برای بازگرداندن سوریه به اتحادیه عرب و تقویت موقعیت خود در جهان عرب سخت تلاش می‌کند؛ زیرا برای حاکمیت خود، نیازمند مشروعیت عربی است.

اعتبار رژیم بشار اسد برای کشورهای عربی، به خصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس، موضوعی مهم و حیاتی به شمار می‌آید؛ زیرا آنها نمی‌خواهند به‌عنوان نیروی مشروعیت‌بخش حاکمیت سوریه شناخته شوند. با این حال، به نظر می‌رسد که به تدریج این تفاهم در میان آنها نفوذ کرده است که توانایی تأثیرگذاری در تحولات سوریه را دارند؛ حتی اگر این موضوع در سطح حداقلی شامل مقابله با میزان نفوذ ایران در این کشور باشد که برای این منظور باید یک سیاست پیشگیرانه را در پیش بگیرند. کشورهای عربی به دنبال جلوگیری از تکرار اشتباهی هستند که در عراق در سال ۲۰۰۳ مرتکب شدند؛ جایی که به زعم آنها، صحنه را با هزینه افزایش نفوذ ایران ترک کردند. در سوریه، آنها به دنبال فراهم کردن زمینه‌های نفوذ در سیاست‌های رژیم این کشور، تعدیل قدرت ایران و کاهش نفوذ آن و همچنین محدود کردن نفوذ ترکی-قطری در این کشور هستند.

پیروزی جو بایدن و تسریع روند مذاکرات میان ایالات متحده و ایران در مورد مسئله هسته‌ای، عامل اصلی فرآیندی است که از نظر کشورهای عربی می‌تواند به دلیل تقویت موقعیت ایران، منجر به تغییر منفی توازن قدرت در منطقه شود. کشورهای حاشیه خلیج فارس تمایل آشکاری در کاهش تنش‌های منطقه‌ای، مهار آسیب‌ها و ایجاد نفوذ در صورت امکان، از جمله در سوریه، دارند.

پیامدهای عادی‌سازی روابط کشورهای عربی با سوریه رژیم صهیونیستی

ظرفیت اقتصادی کشورهای حاشیه خلیج فارس به آنها قدرت قابل توجهی در رابطه با سوریه و در مقایسه با کشورهای ثالث، سایر کشورهای عربی، قدرت‌های جهانی و حتی رژیم صهیونیستی



می‌دهد. در واقع، گرم شدن احتمالی روابط میان رژیم اسد و عربستان سعودی پیامدهای زیادی برای اسرائیل دارد.

از نظر برخی رهبران عربی محور اهل سنت منطقه، ایران تهدید مشترکی برای آنان و رژیم صهیونیستی است. این امر در پس زمینه توافق‌نامه‌های عادی‌سازی روابط میان اسرائیل و برخی از این کشورها نیز وجود داشت. این امر، برای رژیم صهیونیستی، به‌عنوان فرصتی جهت ایجاد شکاف میان سوریه و ایران به نظر می‌رسید. این هدف از طریق چارچوب به رسمیت شناختن احتمالی حکومت اسد از سوی عرب‌ها و کمک اقتصادی به سوریه در ازای کاهش حضور ایران در این کشور، اگر نابودی کامل آن امکان‌پذیر نباشد، است. هدف نازل‌تری که ممکن است در چارچوب روابط جدید بین اسرائیل و امارات متحده عربی (و احتمالاً بعد با عربستان سعودی) محقق شود، ایجاد مجرای انتقال پیام به رژیم سوریه است.

نتیجه‌گیری

نگاه دقیق به پویایی منطقه، پیچیدگی وضعیت فعلی را مشخص می‌کند. در کنار گزارش‌های مربوط به جلسات عربستان و سوریه، گزارش‌های بسیاری درباره گرم شدن روابط ایران و عربستان سعودی وجود دارد. بنابراین، بیش از آن‌که یک بازی با حاصل جمع صفر (کشورهای حاشیه خلیج فارس و سوریه در برابر ایران) ایجاد شود، به نظر می‌رسد که عربستان سعودی در مقابل صحنه‌های مختلف، از جمله از طریق تماس با ایران، ریسک‌های موجود را مدیریت می‌کند؛ این مسئله را باید با توجه به علاقه آمریکا به کاهش حضور نظامی خود در منطقه و تفاهم با ایران بررسی کرد. در صورت دستیابی ایران و آمریکا به تفاهم، توازن قدرت منطقه‌ای به ضرر کشورهای حوزه خلیج فارس تغییر خواهد کرد.

اگر این جهت استراتژی مورد نظر عربستان باشد، پیامدهای قابل توجهی برای رژیم صهیونیستی دارد. روابط خلیج فارس و ایران می‌تواند تلاش اسرائیل برای تشکیل جبهه‌ای منطقه‌ای جهت منزوی کردن ایران را به خطر بیندازد. در حالی که توافق و سازش ممکن است میان ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس گسترش پیدا کند، تهدید ایران علیه اسرائیل بدون تغییر بوده و حتی افزایش خواهد یافت. این احتمال نیز وجود دارد که تهران اجازه داده است درهای سوریه به عربستان سعودی باز شود تا عمق نفوذ ایران بیشتر شود؛ حتی اگر این کنترل به دلیل سرمایه‌گذاری‌های سعودی باشد که هم از فروپاشی سوریه جلوگیری کند و هم آن را در مسیر بازسازی قرار دهد.

از نگاه رژیم صهیونیستی، در حال حاضر، گفتگوی میان عربستان و سوریه در مراحل اولیه است. به





هر حال، اسرائیل باید از جو عادی سازی با کشورهای منطقه بهره برد و برای ایجاد جبهه ای منسجم که چالش براندازی حکومت ایران را تقویت می کند، با کشورهای خلیج فارس فعالانه کار کند. این باید مکمل استفاده مداوم اسرائیل از نیروی نظامی در سوریه باشد (تا حدی از طریق جنگ بین جنگ ها) تا در بازی باقی بماند، به ویژه در صورت تغییر شکل در معماری منطقه ای.



عدم تمدید قانون شهروندی؛ اولین شکست بزرگ دولت جدید رژیم صهیونیستی در کنست



رویداد

دولت جدید رژیم صهیونیستی که سه هفته از آغاز به کار آن می‌گذرد، روز سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۴۰۰ (۶ جولای ۲۰۲۱)، در اولین رأی‌گیری مهم کنست از زمان به دست گرفتن قدرت، شکست خورد. نفتالی بنت، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، نتوانست رأی کافی برای تمدید قانون شهروندی^۱ را کسب کند. بر اساس بند ۳ این قانون، فلسطینی‌هایی که در سرزمین‌های اشغالی با یک اسرائیلی ازدواج می‌کنند، حق گرفتن شهروندی اسرائیل را ندارند. به عبارت دیگر، این قانون، شهروندی یا اقامت دائم فلسطینیان را در صورت ازدواج با اسرائیلی‌ها ممنوع می‌کند.

احزاب ائتلاف دولتی رژیم صهیونیستی از شامگاه دوشنبه ۱۴ تیر، گفتگوها و نشست‌های متعددی را درباره تمدید قانون شهروندی آغاز کردند که تا ساعت ۵:۳۰ صبح سه‌شنبه به طول انجامید تا به توافقی برای رأی دادن به نفع این قانون و تمدید شش ماهه آن دست یابند. جلسه رأی‌گیری ساعت ۶:۳۰ صبح سه‌شنبه آغاز شد، اما ائتلاف دولتی رژیم صهیونیستی در تصویب تمدید این قانون شکست خورد.

در جلسه رأی‌گیری، در حالی که ۵۹ عضو کابینه به تمدید این قانون رأی موافق دادند، ۵۹ عضو دیگر، از جمله «عمیحای شیکلی» از حزب «یامینا» به ریاست نفتالی بنت، رأی مخالف داده و دو تن از اعضای کنست نیز از شرکت در رأی‌گیری خودداری کردند. به این ترتیب، ائتلاف دولتی از کسب اکثریت آرای مورد نیاز برای تصویب قانون یاد شده، یعنی ۶۱ رأی باز ماند. در نهایت آرای موافق و مخالف تمدید این قانون مساوی شد و کارزار دولت ائتلافی نفتالی بنت (موسوم به تغییر) برای گرفتن رأی مثبت بی‌نتیجه ماند.

این رأی‌گیری اولین محک جدی دولت نفتالی بنت در پارلمان بود. بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر سابق رژیم صهیونیستی و رهبر اپوزیسیون در کنست، درخواست حمایت نفتالی بنت در این رأی‌گیری را رد کرد. نتانیا هو از ابتدای شکل‌گیری دولت تازه در حدود سه هفته پیش، وعده

۱. قانون شهروندی: اگر یک فلسطینی با یک اسرائیلی ازدواج کند، شهروند نمی‌شود و اقامت دائم نمی‌گیرد.



داده که برای سرنگونی آن و بازگشت دوباره خود به قدرت تلاش خواهد کرد.

حال سوال اصلی این است که دلایل شکست دولت جدید رژیم صهیونیستی در تمدید قانون شهروندی چیست؟ و پیامدهای آن کدام است؟

تحلیل رویداد

منتقدان و مخالفان تمدید قانون شهروندی، سیاستمداران چپ‌گرا و گروهی از قانون‌گذاران عرب اسرائیلی هستند که این قانون را نژادپرستانه دانسته و معتقدند که هدف آن جلوگیری از رشد اقلیت فلسطینیان ساکن نواحی اشغالی است. در مقابل، مدافعان آن که به طور عمده راست‌گرایان هستند، تمدید این قانون را برای مقاصد امنیتی و حفظ هویت یهودی اسرائیل لازم می‌دانند.

عدم تمدید قانون شهروندی تأثیر بسیاری بر هزاران خانواده دارد. مرکز دفاع از حقوق فرد^۱، یک گروه حقوق بشری اسرائیلی که خواستار لغو این قانون شده، معتقد است که بیش از ۹۰۰۰ خانواده در اسرائیل و در بیت‌المقدس شرقی تحت تأثیر این قانون قرار دارند.

«آیلید شاکید» وزیر داخلی رژیم صهیونیستی و از رهبران ارشد حزب راست‌گرای مذهبی یامینا، همچنان این اختیار را خواهد داشت تا به صورت موردی تابعیت یا اقامت افراد را رد کند. اگر ائتلاف موفق شود با مخالفان قانون شهروندی به توافق برسد و اکثریت را در کنست تأمین کند، می‌تواند در آینده رأی‌گیری جدیدی برای تمدید این قانون به کنست اسرائیل ارائه کند.

مخالفان قانون شهروندی معتقدند که قانون یادشده با محروم ساختن افراد از آزادی اساسی در ازدواج، نژادپرستانه، تبعیض‌آمیز و علیه عرب‌های فلسطینی است. آیدا توما‌اسلیمان^۲، عضو مخالف عرب فلسطینی در کنست، این قانون را «یک رسوایی اخلاقی و سیاسی» توصیف کرده که «برتری یهود» را در نظر گرفته است.

یائیر لاپید، وزیر امور خارجه رژیم صهیونیستی، در یک پیام توئیتری ضمن تأیید قانون شهروندی، بیان داشت: «نیازی به پنهان داشتن از اصل این قانون نیست. این قانون یکی از ابزارهایی است که برای اطمینان از اکثریت یهودی در اسرائیل وضع شده است. اسرائیل، کشور ملی قوم یهود بوده و هدف این است که اکثریت یهودی داشته باشد.»

برخی از صهیونیست‌ها معتقدند که قانون مزبور، کارکرد امنیتی مهمی نیز دارد. در سال ۲۰۲۰، بر اساس آمار اعلام شده از سوی کنست، طی ۲۰ سال گذشته برخی از فلسطینی‌ها برای انجام حملات از دسترسی خود به واسطه ازدواج با شهروندان اسرائیلی استفاده کرده‌اند و حتی تعدادی

1. HaMoked
2. Aida Touma-Sliman



از فرزندان خانواده‌های فلسطینی-اسرائیلی هم در حملات مزبور دخیل بودند.

پس از شکست دولت بنت در تمدید قانون شهروندی، سالن رأی‌گیری کنست شاهد تشویق مخالفان این قانون بود که لغو آن را جشن گرفتند. در مقابل، برخی اعضای ائتلاف دولتی برکناری عمیحاى شیکلی^۱ و تعیین جانشینی برای او از حزب یامینا را خواستار شدند.

در رأی‌گیری مزبور، منصور عباس، رئیس لیست متحد عربی (رعام) به تمدید این قانون رأی مثبت داد، اما دو تن از اعضای حزبش از شرکت در رأی‌گیری خودداری کردند که همین موجب عدم تمدید قانون شهروندی شد. ائتلاف دولتی رژیم صهیونیستی کمی پیش از رأی‌گیری به یک راه‌حل میانه دست یافته بود که تضمین می‌کرد این قانون در مقابل بهبود شرایط هزاران خانواده تنها برای شش ماه تمدید شود.

جلسه کنست از عصر دوشنبه تا صبح سه‌شنبه به دلیل انتقادهای مکرر اپوزوسیون از تلاش‌ها برای تمدید قانون شهروندی، شاهد هیاهو و جنجال گسترده‌ای بود؛ تا حدی که اپوزوسیون تلاش می‌کردند کار را از تصویب این قانون به طرح پیشنهاد سلب رأی اعتماد از کابینه تغییر دهند.

قانون منع شهروندی فلسطینیان ساکن اراضی اشغالی که زوج اسرائیلی دارند، حدود دو دهه پیش برای اولین بار تصویب شد و از آن زمان تا کنون هر سال تمدید شده است. قانون «شهروندی و ورود به اسرائیل» در سال ۲۰۰۳ و در اوج انتفاضه دوم فلسطینیان، به‌عنوان طرحی موقت تصویب شد و بعد از آن با وجود کاهش اعتراض‌ها در سال ۲۰۰۵ باید هر سال تمدید شود.

دولت رژیم صهیونیستی، قانون شهروندی را در ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۱۰ اکتبر ۲۰۱۰) اصلاح کرد. اصلاح قانون شهروندی، کسب شهروندی اسرائیل برای غیر یهودیان را تنها از طریق سوگند وفاداری به اسرائیل، به‌عنوان یک کشور «دموکراتیک و یهودی» ممکن کرد. منتقدان معتقد بودند که اصلاح این قانون متوجه فلسطینیانی است که پس از ازدواج با عرب‌های اسرائیلی، می‌خواهند شهروندی اسرائیل را به دست آورند.

در آن زمان بحث درباره اصلاح قانون شهروندی با خشم اقلیت عرب‌های اسرائیل مواجه شد. عرب‌ها ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند. گروهی از سیاستمداران اسرائیلی، لایحه مربوط به ایراد سوگند وفاداری را محکوم کرده‌اند، اما سیاستمداران دست راستی اسرائیل، از آن استقبال کردند.

آویگدور لیبرمن، وزیر امور خارجه سابق رژیم صهیونیستی، از مدافعان سرسخت این طرح به شمار می‌رود. وی در تبلیغات انتخاباتی خود وعده داده بود که پیش‌نویس قانونی را درباره «حق





شهروندی و وفاداری به کشور» به مجلس تقدیم می‌کند تا از این پس، حقوق شهروندی در اسرائیل مستلزم ایراد سوگند وفاداری به این کشور باشد. لیبرمن از اعضای دولت ائتلافی نفتالی بنت است و به خاطر رویکرد ضد عرب خود، بارها مورد انتقاد قرار گرفته است. در نشست کابینه اسرائیل در آن زمان (اکتبر ۲۰۱۰) ۲۲ وزیر به نفع اصلاح قانون رأی دادند و ۸ وزیر (پنج وزیر از حزب کار و سه وزیر از حزب لیکود) نیز با آن مخالفت کردند. حزب دست راستی «اسرائیل، خانه ما» پیش از این، پیشنهاد داده بود که کلیه عرب‌های اسرائیل، حتی افرادی که در اسرائیل متولد شده‌اند، این سوگند وفاداری را یاد کنند و متعهد شوند که در ارتش خدمت کنند.

بر اساس گزارش‌ها، رشد جمعیت در میان عرب‌های اسرائیلی بیش از یهودیان اسرائیل است. شمار عرب‌های اسرائیلی در سال ۱۹۵۲، ۱۶۷ هزار نفر بوده که طی نیم قرن به حدود ۹ برابر رسیده است. عدم تمدید قانون شهروندی در کنست شکاف‌های موجود در ائتلاف و همچنین شکنندگی و آسیب‌پذیر دولت جدید رژیم صهیونیستی را نشان می‌دهد. این قانون از ۱۷ سال گذشته با اکثریت پارلمانی همواره تصویب شده است، اما امسال با روی کار آمدن نفتالی بنت تمدید نشد. بنابراین، این امر شکنندگی دولت فعلی را نشان می‌دهد که متشکل از هشت حزب ناهمگن از منظر سیاسی و ایدئولوژیک است.

ائتلاف تغییر متشکل از ۸ طیف سیاسی ناسازگار چپ‌گرا، راست‌گرا، میانه‌رو و برای اولین بار، یک حزب عرب اسلام‌گرا (رعام) بوده که در مواجهه با مسائل و مشکلات چالش برانگیز، به‌ویژه در خصوص مسائل مربوط به فلسطینان، آسیب‌پذیر است.

لازم به ذکر است که در ابتدا حزب عربی رعام و حزب چپ‌گرای میرتص با تمدید قانون شهروندی به شکل کنونی مخالفت کرده بودند، اما طی مذاکرات طولانی بالاخره دولت بنت پیشنهاد یک مصالحه داد که به موجب آن، قانون صرفاً ۶ ماه تمدید خواهد شد و نه یک سال، و برخی از فلسطینی‌ها که قبلاً با اسرائیلی‌ها ازدواج کرده بودند و بخش کوچکی محسوب می‌شوند، اقامت موقت قانونی خواهند گرفت. با این وجود، ۲ عضو از ۴ عضو رعام رأی ممتنع دادند و قانون مزبور برای اولین بار طی ۱۸ سال گذشته تمدید نشد. حزب محافظه‌کار و راست‌گرای لیکود و متحدان اولترا ارتدکس آن همگی به رهبری نتانیاوو، به‌رغم اینکه هر سال از تمدید قانون شهروندی حمایت می‌کردند، این بار به‌صورت معنادار و هدفمند به عدم تمدید این قانون رأی دادند.

نتیجه‌گیری

اپوزیسیون دولت نفتالی بنت با مخالفتشان در خصوص تمدید این قانون درصدد تقویت این گزاره هستند که: «دولت نفتالی بنت نمی‌تواند منافع اسرائیل و راست‌گرایان را حفظ کند و نتانیاوو با او به



هیچ وجه کنار نخواهد آمد.»

سایر احزاب عربی و احزاب چپ‌گرا نیز با تمدید این قانون مخالفت کردند و صحنه سیاسی اسرائیل شاهد هم‌سویی نادر احزاب راست‌گرای مذهبی و سکولار و اولترا ارتدکس و احزاب عربی و چپ‌گرا در خصوص رأی به عدم تمدید قانون شهروندی بود.

مسئله مهم دیگر، طی فرآیند رأی‌گیری درباره این قانون، استفاده اپوزیسیون دولت جدید جهت تبدیل این رأی‌گیری به نوعی طرح عدم اعتماد به دولت فعلی در صحنه کنست بود. در واقع، اپوزیسیون اجازه نداد که ائتلاف دولتی به اکثریت ۶۱ کرسی برسد و صرفاً ۵۹ نماینده کنست از تمدید این قانون حمایت کردند که ناکافی بود.

طی مدت نزدیک به یک ماه از تشکیل دولت جدید، این دولت به سه مسئله مشخص و مرتبط با جامعه فلسطینی پرداخته است:

۱. برگزاری راهپیمایی پرچم به اصرار راست‌گرایان و ملی‌گرایان یهودی در قدس شرقی و در

یک منطقه فلسطینی نشین که دولت فعلی تحت شرایطی با آن موافقت کرد؛

۲. تعیین تکلیف شهرک‌نشینان یهودی غیر مجاز در منطقه آواتار در شمال کرانه باختری که

شهرک‌نشینان آن را تخلیه کردند، اما ارتش صهیونیستی در آن منطقه مستقر شد؛

۳. تمدید قانون شهروندی که رأی کافی نیاورده و به‌رغم میل دولت بنت تمدید نشد.

بنابراین سیر تحولات جاری و به‌خصوص بعد از ناآرامی‌ها و اعتراضات اخیر فلسطینی‌ها و جنگ

۱۲ روزه، پرداختن به مسائل و مشکلات مرتبط به جامعه فلسطینی را ناگزیر ساخته است که با توجه به

قدرت انسجام و رهبری اپوزیسیون به رهبری نتانیا هو می‌تواند به چالشی جدی در مقابل دولت فعلی

تبدیل شوند و حتی آن را به سقوط نزدیک کنند. اگر دولت فعلی در کوتاه‌مدت سقوط کند، آن‌گاه احتمال

روی کار آمدن مقتدرانه و مجدد نتانیا هو به عنوان منجی اسرائیل افزایش می‌یابد.

ابعاد تشکیل دولت جدید الجزایر



رویداد

روز چهارشنبه ۱۶ تیر ۱۴۰۰ دفتر عبدالمجید تبون، رئیس جمهور الجزایر، با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که عبدالرحمن ایمن به سمت نخست‌وزیر جدید این کشور منصوب و متعهد شده است ضمن رایزنی با احزاب و جامعه مدنی، در اسرع وقت دولت جدید تشکیل دهد. این مقاله در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که پس از انتخابات پارلمانی که با مشارکت پایین و حضور تنها ۰۳/۲۳ درصد از واجدین شرایط انجام شد، دولت جدید الجزایر چه ویژگی‌هایی دارد؟ احزاب و گروه‌های اسلام‌گرا در دولت جدید چه جایگاهی دارند؟

تحلیل رویداد

با اعلام دفتر عبدالمجید تبون، عبدالرحمن ایمن به سمت نخست‌وزیر جدید الجزایر انتخاب شده است. ایمن جایگزین عبدالعزیز جراد می‌شود که از سال ۱۳۹۸ (۲۰۱۹) این سمت را بر عهده داشت، اما روز سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۴۰۰ استعفای خود را تقدیم رئیس جمهور کرد. در کابینه عبدالرحمن، تغییراتی در مقایسه با سلف او (عبدالعزیز جراد) دیده می‌شود، از جمله اینکه رمطان لعمامرة جایگزین صبری بوقدوم، وزیر خارجه قبلی شده است؛ با این حال، برخی افراد مانند محمد عرقاب به‌عنوان وزیر انرژی، پست خود را همچنان حفظ کرده‌اند.

درباره دولت جدید الجزایر، چند ملاحظه درخور تأمل است: نخست آنکه تعداد وزیران از ۴۰ نفر به ۳۴ نفر رسیده است. از وزیران دولت پیشین، ۱۵ وزیر همچنان در کابینه ایمن عبدالرحمن حضور دارند. به نظر می‌رسد رئیس جمهور الجزایر با کاهش تعداد وزارتخانه‌ها، درصدد چابک‌سازی ساختار دولت است؛ اما حضور ۱۵ نفر از کابینه قبلی در دولت جدید، شاهدی بر تداوم سیاست‌های قبلی است و نمی‌توان به تغییراتی اساسی در شرایط کشور دل خوش کرد. نکته دوم آنکه میانگین سنی وزیران، مانند دولت قبلی، در سطحی متوسط است و برای اصلاحات مد نظر تبون، چندان پیر نیستند. نکته سوم، جایگاه ضعیف احزاب در کابینه جدید است؛ به نحوی که تنها ۶ وزیر از میان لیست‌های انتخاباتی پیروز در پارلمان، انتخاب شده‌اند. نتیجه این تصمیم، شکنندگی رابطه دولت جدید و پارلمان خواهد بود. نکته چهارم تضعیف جایگاه زنان در مقایسه با



کابینه پیشین است؛ چون تعداد وزیران زن از ۴ نفر در دولت الجراد به ۳ نفر در کابینه عبدالرحمن کاهش یافته است.^۱ به علاوه، سپردن هم‌زمان پست نخست‌وزیری و وزارت دارایی به ایمن عبدالرحمن، از نکات درخور تأمل کابینه جدید است. البته این تصمیم رئیس‌جمهور برای بهبود اوضاع مالی الجزایر اتخاذ شده است تا عبدالرحمن اختیارات کافی برای اصلاحات مالی داشته باشد؛ زیرا این کشور شمال آفریقا با مشکلاتی مانند بیکاری، کسری بودجه و تورم دست و پنجه نرم می‌کند. وانگهی الجزایر بیشتر نیازهای غذایی خود را از خارج وارد می‌کند و تبون که در سال ۱۳۹۸ (۲۰۱۹) بهبود وضعیت معیشتی مردم را وعده داده بود، اخیراً اعلام کرده است به‌علت بحران همه‌گیر کرونا، اجرای اصلاحات مد نظر با تأخیر مواجه و همین مسئله باعث بدتر شدن اوضاع اقتصادی الجزایر شده است.^۲

درباره ساختار سیاسی الجزایر باید گفت طبق قانون اساسی، دولت پس از معرفی وزیران، برنامه کاری خود را به مجلس تقدیم می‌کند. در صورت مخالفت مجلس با این برنامه، رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر جدیدی برای تشکیل دولت تعیین می‌کند. در صورت رد مجدد برنامه دولت، رئیس‌جمهور، پارلمان را منحل و طی سه ماه انتخابات مجدد برگزار می‌کند. همچنین در ساختار سیاسی الجزایر، رئیس‌جمهور که با آرای مستقیم مردم برای یک دوره ۵ ساله انتخاب می‌شود، اختیارات زیادی دارد و علاوه بر فرمانده کل نیروهای مسلح، نخست‌وزیر را هم تعیین می‌کند.

جایگاه احزاب اسلام‌گرا در دولت جدید الجزایر

با وجود پیش‌بینی ناظران و تحلیلگران، احزاب اسلام‌گرا موفقیت چندانی در انتخابات پارلمانی به‌دست نیاوردند و تنها حرکت مجتمعه‌السلام (بزرگ‌ترین حزب اسلام‌گرا در الجزایر) با کسب ۶۵ کرسی معادل ۱۵/۹۷ درصد پارلمان، بعد از حزب جبهه آزادی ملی (۹۸ کرسی معادل ۲۴/۰۷ درصد آرا) و فهرست مستقلین (۸۴ کرسی معادل ۲۰/۶۳ درصد آرا)، در جایگاه سوم قرار گرفت. اما این حزب هم ترجیح داد در دولت جدید مشارکت نکند. عبدالرزاق مقری، رئیس‌جمهور، که در ابتدا از حضور در کابینه جدید استقبال کرد، اما به‌دنبال نشست با اعضای حزب، که در روزهای منتهی به تشکیل دولت برگزار شد، با اعلام امتناع از مشارکت در کابینه جدید، هواداران خود را شگفت‌زده کرد. مقری در توجیه تصمیم حزب متبوعش گفت: «ما برای رسیدن به اجماع و توافق، بسیار تلاش کردیم و با رایزنی‌هایی که با رئیس‌جمهوری کشور داشتیم، مایل به مشارکت در

۱. آفریقا پرس، «الرئيس عبدالمجید تبون یفرج عن تشکیلة حکومت جدیدة بـ ۳۴ وزیراً»، ۲۰۲۱/۰۷/۰۸، موجود در:

<https://www.africa-press.net/algeria/policy/>

2. france24, Algeria's President Tebboune Announces New Government, 07/07/2021,

<https://www.france24.com/en/africa/20210707>





دولت بودیم، اما به دنبال رویکرد عبدالمجید تبون مبنی بر اینکه هر فرد و جناحی که بخواهد در دولت جدید مشارکت کند، باید طرح ۵۴ ماده‌ای او را بپذیرد، تصمیم به انصراف از مشارکت در دولت گرفتیم؛ زیرا حزب به دنبال مشارکت نمایشی نیست و نمی‌خواهد دنباله‌رو برنامه‌های رئیس‌جمهور باشد. به علاوه، حرکت مجتمعی السلم به رأی‌دهندگان وعده‌هایی داده است و پذیرش طرح ۵۴ ماده‌ای تبون اجازه نمی‌دهد در ابعاد مختلف سیاسی نقشی تأثیرگذاری داشته باشیم»^۱

از طرف دیگر، عبدالقادر بن قرینه، رئیس جنبش اسلامی البناء در دیدار با تبون، از رایزنی‌های رئیس‌جمهور با ائتلاف‌های منتخب پارلمان تمجید کرد. بن قرینه ضمن تأکید بر ضرورت حرکت برای ایجاد دولتی متشکل از نخبگان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از مشارکت در دولت جدید الجزایر استقبال کرد. سایر احزاب اسلام‌گرا مانند جنبش‌های «نهضت»، «اصلاح» و «عدالت» به این دلیل که در انتخابات اخیر موفقیتی کسب نکردند، چندان جایگاهی در معادلات سیاسی الجزایر ندارند و انتظار می‌رود فعالیت‌های آنها به حاشیه برود.

نتیجه‌گیری

دولت جدید الجزایر در شرایطی شکل گرفت که این کشور، انتخابات پارلمانی سرد و کم‌رقمی را پشت سر گذاشت و هر دو واقعه، با بی‌اعتنایی اکثریت شهروندان روبه‌رو شد. بعضی از گروه‌ها و احزاب مخالف، مثل جنبش الحراک هم با تحریم انتخابات، بر گسست جامعه مدنی با حکومت مهر تأیید زدند؛ زیرا اغلب آنها خواستار تغییرات بنیادین در قانون اساسی و الگوی حکمرانی و سیاست‌ورزی هستند. به علاوه، الجزایر با آسیب‌های اقتصادی مانند کسری بودجه، بیکاری، نبود سرمایه‌گذاری خارجی و... مواجه است. در این فضای یأس‌آلود سیاسی و اقتصادی، دولت جدید الجزایر با تغییراتی اندک و تعیین خط‌مشی‌های دیکته‌شده رئیس‌جمهور، تشکیل شده است. صد البته این نگرش تبون به مذاق حزب اسلام‌گرایی مانند حرکت مجتمعی السلم خوش نیامد و عطای حضور در دولت را به لقایش بخشید. بنابراین با وجود قهر بیشتر گروه‌ها و احزاب سیاسی و تداوم فعالیت دولت‌مردان سابق در کابینه جدید و فقدان برنامه‌ریزی صحیح و مشخص، چندان نمی‌توان به بهبود وضعیت اقتصادی کشور، تقویت مشروعیت نظام حاکم و آشتی دولت و جامعه مدنی خوش بین بود.

